**درس خارج فقه استاد سید محمد جواد شبیری**

**بحث: زکات**

**14010803**

**متن خام**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و لعن علی اعدائهم اجمعین من الان الی قیام یوم الدین.

ما در جلسۀ قبل عرض کردیم که شهادت ائمۀ رجال به تخلیط یک راوی یا فساد مذهبش یا غلو و امثال اینها، اینها حجیت تعبدیه ندارند، به دلیل اجتهادی بودن و حدسی بودن این امور. بعضی از دوستان می‌گفتند، عرض می‌کردیم که این معنا فرق دارد، با فساد مذهبی که به خاطر فطحی بودن، واقفه بودن و ناووسیه بودن هست. آنها یک مفهوم محدد معین دارند به خلاف مفهوم غلو که مفهوم روشنی در موردش نیست. بعضی از دوستان بعد از درس در مورد غلو سؤال می‌پرسیدند که مثلاً چه فرقی هست بین غلو و سائر فساد مذهب‌ها؟ من به نظر می‌رسد یک قدری بیشتر این را توضیح بدهم مطلب روشن‌تر می‌شود. ببینید فطحیه و واقفه و ناووسیه اینها خب یک دیدگاه‌هایی هستند، اعتقاداتی هستند دقیقاً مشخص هستند چی می‌خواهند بگویند. و خود فطحیه هم خودشان را فطحی می‌دانند، واقفه هم خودشان را واقفی می‌دانند و ناووسیه ناووسی می‌دانند. حالا البته مثلاً بعضی اسم‌های خاصی در مورد مثلاً واقفه هست که به خاطر این که اسم اسم بدی است مثل ممطوره حاضر نیستند برای خودشان بگذارند، چون اسم خاصی است و یک نوع سب اینهاست. ولی به هر حال دیدگاه و عقیدۀ خودشان را، دیدگاه درست می‌دانند و هیچ انکار هم نمی‌کنند. ولی غلو یک واژه‌ای هست که یعنی از حد در گذراندن. این که چه چیزی حد است، و چه چیزی از حد در گذراندن هست، یک امری است نامشخص. و مصداق غلو در روایات و در عبارت‌های ائمۀ رجال کاملاً مصداق‌های مختلفی برای غلو ما داریم. مثلاً در حدیث اربعة مائة دارد که ایاکم و الغلو فینا. قولوا انا عبید مربوبون و قولوا فی فضلنا ما شئتم. خب این یک معنای غلو هست که ازش استفاده می‌شود معنای غلو، آن غلو منهی، این که کسی ائمه را خدا بداند، خب این یک مرحله. یک مرحله از غلو این هست که کسی، این یک مرحلۀ بالای غلو هست. یک مرحلۀ پایین غلو هم مرحله‌ای هست که مرحوم صدوق از شیخش ابن ولید نقل می‌کند. که اوّل درجة من الغلو نفی السهو عن النبی. کسی که قائل باشد که از پیامبر یا امام سهو و اشتباه رخ نمی‌دهد این خودش غالی است. به همین معنا هم در روایات مطرح شده که بعضی‌ها قائل به این هستند و این هم یک دیدگاهی است. مثلاً دیدگاه‌های مختلفی غالی‌ها داشتند، یکی از دیدگاه‌هایی که خیلی در مورد غالی‌ها مطرح بوده این که می‌گفتند ائمه نامیرا هستند به یک معنا. یا لا اقل به وسیلۀ اعداء نمی‌میرند. عقیده‌شان این بوده که امام حسین شهید نشده، شبّه لهم. ائمۀ دیگر شهید نشدند. این است که مرحوم صدوق در کتاب اعتقاداتش، در همین بحث غلو اعتقادنا بالغلو و التفویض می‌گوید ما اعتقاد داریم که ائمه واقعاً شهید شدند و کشته شدند، یکی یکی ائمه را تک تک اسم می‌برد، قاتلش کی است، به وسیلۀ سم کشته شد، کی قاتلش بود. چون یکی از دیدگاه‌هایی که غالی‌ها داشتند بحث این که ائمه شهید نشده‌اند. که این دیدگاه از زمان امام صادق مطرح است، در بعضی روایات. و غیبت هم هنوز این دیدگاه مطرح است، در بعضی از توقیعات سؤال می‌شده که آیا واقعاً امام حسین شهید شدند که در روایات می‌گوید کسانی که این اعتقاد را دارند فکفرٌ و تکذیبٌ و تعبیری در بعضی از روایات تعبیرش دارند. خب اینها یک دیدگاه در مورد غلو هست.

ولی غلو منحصر به این دیدگاه‌های حاد اینجوری نیست. یک دیدگاه می‌گویم پایینش هم هست که ابن ولید تعبیر می‌کند اوّل درجة من الغلو نفی سهو عن النبی و الائمة علیهم السلام.

صاحب قاموس الرجال ایشان یک فصلی در مقدمۀ قاموس الرجال آورده، الفصل الرابع و العشرون فی دفع الوهم عن القدماء فی معنی الغلو. می‌گوید کثیرا ما یرد المتأخرون طعن القدماء فی رجلٍ بالغلو و انهم رمووه به لنقله معجزاتهم و هو رد الغلط فان کونهم علیهم السلام ذوی معجزات من ضروریات مذهب الامامیة و هل معجزاتهم وصلت الینا الا بنقلهم و انما مرادهم بالغلو ترک العبادة اعتماداً علی ولایتهم علیهم السلام فرویٰ احمد بن حسین الغضائری عن الحسن بن محمد بن بندار القمی قال سمعتُ مشایخی یقولون ان محمد بن اورمه لما طعن علیه بالغلو بأس الیه الاشاعرة لیقتلوه فوجودوه یصلی اللیل من اوله الی آخره لیالی عدّة فتوقفوا عن اعتقادهم. بعد می‌گوید بیانٌ المراد بالاشاعرة الاشاعر نسباً ای احمد الاشعری وضعوه لا الاشعری من اتبعاً الاشعری معروف فتواه. حالا آن چیز مهمی نیست. و عن فلاح السائل علی بن طاوس عن الحسین بن احمد المالکی قلت لاحمد المالک الکرخی اما یقال فی محمد بن سنان من امر الغلو فقال معاذ الله هو و الله علم الطهور. البته یک ذیلی دارد، ذیل را نیاورده، هو و الله علّم الطهور و حبس العیال. آن که در تعبیر که من در ذهنم هست این عبارت. کأنّ خیلی خیلی خشکه هم هست. حتی در آن مرحله این خیلی مقید است.

و ؟؟؟ الکشفی جمعا منهم علی بن عبد الله بن مروان و قال انه سئل العیاشی عنهم فقال و عنهم علی بن عبد الله بن مروان فان القوم یعنی الغلات یمتعنون فی اوقات الصلاة و لم احضره فی وقت صلاةٍ. و عنون الکشی ایضاً الغلاة فی وقت الهادی علیه السلام و رویٰ عن احمد بن محمد بن عیسی کتبتُ الیه علیه السلام فی قوم یتکلمون و یقرئون احادیث ینسبونها الیک و الیٰ آبائک قال و من اقاویلهم انهم یقولون ان قوله تعالی ان صلاة تنهی عن الفحشاء و المنکر معناها رجلٌ لا رکوع و لا سجود. مراد از صلاة این کأنّ ولایت است. و کذلک الزکاة معناها و لک الرجل لا عدد درهمٍ و لا اخراج و اشیاء من الفرائض و السنن و المعاصی. آن فحشاء و منکر را هم اینها می‌گویند مخالفان اهل بیت علیهم السلام هستند. و سیّروها علی هذا الحد الذی ذکرت لک.

این مطلب درست است که یکی از مراحل غلو این بوده که در حدی بودند که عبادات را ترک می‌کردند و این هست. ولی این که همۀ مراحل غلو این باشد هیچ دلیلی نداریم، دلیل بر خلافش داریم. مثلاً همین محمد بن سنان که ایشان اینجا دارد، در رجال نجاشی دارد که رجال، و هذا یدل علی ؟؟؟ ثم زال، آن عبارتش را بیاورید.

در رجال نجاشی دارد که: «و ذكر أيضا أنه وجد بخط أبي عبد الله الشاذاني أني سمعت العاصمي يقول: إن عبد الله بن محمد بن عيسى الملقب ببنان قال: كنت مع صفوان بن يحيى بالكوفة في منزل إذ دخل علينا محمد بن سنان فقال صفوان: إن هذا ابن سنان لقد هم أن يطير غير مرة فقصصناه حتى ثبت معنا، و هذا يدل على اضطراب كان و زال،»

در مورد این محمد بن سنان در رجال کشی هست که، می‌گوید که محمد بن سنان خطاب می‌کرد من اراد الحلال و الحرام فعلیه بهذا الشیخ یشیر الی صفوان بن یحیی و من اراد المعضلات فالیّ الیّ. آن چیزهایی را که مطرح می‌کردند، بحث این که روایت‌های معضلی که فهمش برای افراد مشکل هست و امثال اینها. اصلاً در مورد این محمد بن سنان آن مطالبی که مطرح از یطیر، غیر مرة و چیزهایی که مطرح هست در این چارچوب‌ها هست. حالا آن احمد بن مالک الکرخی تصور کرده که آن غلوی که به محمد بن سنان نسبت می‌دهند، آن مرحله‌ای از غلو هست که طرف عبادات را ترک کرده. این معنایش این نیست که غلو تنها این معنا را دارد. روی همین جهت هم هست که احیاناً یک نفر را، یک نفری که متهم به غلو می‌شده، خودش رد بر غلات نوشته بوده، در ترجمۀ همین محمد بن اورمه‌ای که آنجا هست که متهم به غلو شده یکی از کتاب‌هایش، کتاب رد بر غلات است. در ترجمۀ محمد بن علی بن ابراهیم الهمدانی آن هم همین مطلب هست، متهم به غلو هست، رد بر غلاة نوشته. نه مسئله‌اش چی است؟ خب اینها آن کسی که غالی می‌دانسته است این را، یک چیز مشخصی نبوده که، یک مطلب مشخصی که بگوییم که این مطلب مشخص را عرض کنم، غلات یعنی این. آن کسی که رد بر غلات می‌نویسد آن غالی بودنی که دیگران او را به آن متهم می‌کنند به او که معتقد نیست که. پس پیداست که غلات یک معنای مشخص ندارد. فرض کنید او، دیگران او را متهم می‌کردند به این که در مقامات ائمه فلان چیز را قائل هست، رد بر غلات که می‌نوشته، یک چیز دیگر را رد می‌کرده دیگر. و همینجور عرض کردم شیخ صدوق بحثی که در مورد غلات دارد را مقایسه کنید با بحثی که شیخ مفید در نقد کلام شیخ صدوق دارد. دیدگاه شیخ مفید با دیدگاه شیخ صدوق در مورد غلاة، پیداست غلاة غلو را یک معنای مشخص نمی‌دانند.

**شاگرد:** انتساب ؟؟؟

**استاد:** من به نظرم شواهدی که بر رد انتساب چیز می‌آید شواهد قوی‌ای نیست. قرائنی بر این هست که این کتاب برای شیخ مفید هست و حالا آن یک بحثی در جای خودش. حالا برای هر کس باشد، من خیلی اصرار ندارم که برای شیخ مفید باشد. بالأخره برای یکی از بزرگان آن موقع بوده. آن کسی که بوده این حرف‌هایی که در این کتاب هست با حرف‌های صدوق متفاوت است دیگر. یعنی غلو یک چارچوب مشخصی ندارد که و آن هم ببینید حالا بحث غلو یک بحث است، بحث فساد مذهب یک بحث است. می‌گوید مثلاً فلان شخص غالی نیست ولی مخلّط هست. یعنی یک مرتبه پایین‌تر از غلو هم داریم که مخلِّط است. خود این مخلِّط معنایش این است که این فساد مذهبی که مربوط به غلو هست درجه‌بندی دارد. یک درجه‌بندی‌هایش به مرحلۀ تخلیط رسیده، ولی به مرحلۀ غلو نرسیده. اینجا این غلوی که اینجا می‌گویند و تخلیطی که می‌گویند خودش مشخص است که یک امر تشکیکی است، یک امری نیست که دقیقاً یک دیدگاه مشخص معین امثال اینها را داشته باشد. و روی همین جهت مثلاً در مورد جعفر بن محمد بن مالک، این که ایشان می‌گویند که، این که ائمه. حالا یک عبارت دیگر را هم بیاورم، یک عبارتی هست در کافی این الغلاة عنها. «يَأْبَى الطَّاعِنُ، أَيْنَ الْغُلَاةُ عَنْ هٰذَا الْحَدِيثِ» روایتی هست که یک معجزه‌ای را از ائمه نقل می‌کند می‌گوید این الغلاة عن هذا الحدیث. کأنّ یک معجزه‌ای هست که اگر غالی‌ها بودند خیلی برایشان خوب بود و امثال اینها. کلمۀ الغلاة عن هذا الحدیث را اگر محبت کنید. می‌گوید که «مَرِضْتُ، فَدَخَلَ الطَّبِيبُ عَلَيَّ لَيْلًا، فَوَصَفَ لِي دَوَاءً بِلَيْلٍ آخُذُهُ كَذَا و كَذَا يَوْماً، فَلَمْ يُمْكِنِّي، فَلَمْ يَخْرُجِ الطَّبِيبُ مِنَ الْبَابِ حَتّىٰ و رَدَ عَلَيَّ نَصْرٌ بِقَارُورَةٍ فِيهَا ذٰلِكَ الدَّوَاءُ بِعَيْنِهِ، فَقَالَ لِي: أَبُو الْحَسَنِ عليه السلام يُقْرِئُكَ السَّلَامَ، و يَقُولُ لَكَ: «خُذْ هٰذَا الدَّوَاءَ كَذَا وَ كَذَا يَوْماً». فَأَخَذْتُهُ، فَشَرِبْتُهُ، فَبَرَأْتُ.

قَالَ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ: قَالَ لِي زَيْدُ بْنُ عَلِيٍّ: يَأْبَى الطَّاعِنُ، أَيْنَ الْغُلَاةُ عَنْ هٰذَا الْحَدِيثِ»»

یعنی این که امام علیه السلام علم غیب داشته باشد از غیب بداند نیاز من چی است، و نیاز من را برطرف کند این کأنّ خود، غلاة اگر این حدیث را می‌دیدند خیلی برایشان خوب بود و امثال اینها.

ببینید اینجا غلاة یعنی کسی که اعتقاد. حالا این محمد بن علی اتفاقاً خودش کسی است متهم به غلو است. این محمد بن علی ابو سُمِیْنه است. خود این متهم به غلو است که کأنّ حالا دیگر. ببینید این تعبیری که در این روایت هست که ایشان می‌گوید معجزات را تعبیر غالی در موردشان نمی‌گوید. معجزات هم مرتبه تا مرتبه داریم. یک سری مراتبی که فرض کنید امام علم غیب داشته را طبق این روایت کأنّ این یک نوع غلو تلقی بشود.

**شاگرد:** شما این الغلاة عن هذا الحدیث را چگونه معنا فرمودید؟

**استاد:** یعنی غلاة کجا هستند از این حدیث، یعنی فاصله دارند از این حدیث.

**شاگرد:** یا این که این حدیث به آنها نرسیده

**استاد:** به آنها نرسیده. اگر این حدیث به آنها می‌رسید چقدر خوشحال می‌شدند. کأنّه این الغلاة عن هذا الحدیث که این حدیث، حدیثی است باب میل غلاة. حدیثی است باب میل غلاة که چقدر این غلاة این چیز. یعنی غلاة این چیزها برایشان مطلوب بوده، روایت‌هایی که اثبات علم غیب برای ائمه علیهم السلام می‌کرده. خب این همین که می‌گوید رمووه به، این یکی از این تعبیرات.

یا خدمت شما عرض کنم، در موارد دیگری که آدم مراجعه می‌کند در استعمالات. در جعفر بن محمد بن مالک نجاشی در شرح حالش دارد. جعفر بن محمد بن مالک فزاری که در شرح حالش در رجال نجاشی اینجوری دارد:

«كان ضعيفا في الحديث، قال: أحمد بن الحسين كان يضع الحديث وضعا و يروي عن المجاهيل، و سمعت من قال: كان أيضا فاسد المذهب و الرواية،» امثال اینها. بحث فساد مذهب و روایت را مطرح کرده. همین این در رجال طوسی در باب من لم یروی عنهم آوردتش، می‌گوید ثقة و یضعّفوه قومٌ رویٰ فی مولد القائم اعاجیب. این ظاهراً اشاره به این هست که این تضعیفاتی که کردند ناشی از این است که اعاجیبی در مورد مولد قائم نقل کرده، این قومی که تضعیف می‌کنند آن اعاجیب را نمی‌توانستند باور کنند و آنها را مناکیر می‌دانستند و تضعیفش کردند. ظاهراً رویٰ ی مولد القائم اعاجیب توضیح وجه تضعیف و این که در حالی که این ثقه است و امثال اینها. و شاهدهای دیگری هست که حالا من چون در صدد این بحث نبودم که اینها را یادداشت کنم حالا چیزهایی که به ذهنم در همین فاصله آمده بود را دارم عرض می‌کنم.

کسی یک مقداری در موارد چیز مراجعه کند می‌بیند که یک چیز مشخص معین چارچوب دار مشخص بحث‌های غلو و فساد مذهب و این حرف‌ها نیست. و روی همین جهت مثلاً، حتی ابن غضائری که خیلی سخت‌گیر است در مورد بعضی‌ها می‌گوید که اینها را تضعیفش کردند ولی من چیزی که تضطرب الیه النفس ندیدم الا اوراقاً فی تفصیل الباطل، همان در مورد محمد بن اورمه است در ذهنم هست لا تلیق به و اظنها موضوعة علیه. یعنی حتی همین هم که این تفاوت‌های دیدگاه‌ها در مورد اینجور مسائل کاملاً مشروط هست، اینجور نیست که خیلی یک چیز چارچوب‌دار مشخص، معین امثال اینها. اصلاً این که این چه مرحله‌ای، و خب ببینید شما در کتاب اوائل المقالات مراجعه کنید، در مورد این که در مورد ائمه خب دیدگاه‌ها متفاوت است دیگر. آن قسمتی که در مورد مقامات ائمه در اوائل المقالات را ببینید، همین، مثلاً شیخ مفید خودش، شیخ مفید بعضی چیزها با وجودی که خیلی از آن چیزها را قبول دارد باز بعضی از مراحل را شیخ مفید منکر هستند. یعنی اینها چیزهایی نیست که یک چارچوب مشخص معین مشخص داشته باشد. خب کسانی که این دیدگاه‌ها را داشته باشند. خود مرحوم شیخ طوسی. این است که در این که غلو و فساد مذهب و امثال این تعابیر اموری نبودند که همه در مصادیقش اتفاق نظر داشته باشند، فکر می‌کنم خیلی نباید تردید و تأملی کرد.

**شاگرد:** با توجه به این که آن ما داریم یک جورهایی می‌شود گفت در بعضی از روایت‌ها آدم می‌خواند احساس می‌کند یک فهم بهتر، یک معرفت بالاتر نسبت به امام، چه بسا در دوره‌های متأخر خیلی جا افتاد و خیلی رواج پیدا کرد و اینها در آن زمان افکاری داشتند اینها رمی به غلو شدند ما از آن طرف بگوییم

**استاد:** حالا من نمی‌خواهم اصلاً در مقام این نیستم که الآن تعیین کنم که چه چیز صواب است، چه چیز غلط است، این را اصلاً الآن در مقام ارزش‌گذاری نیستم. می‌گویم به هر حال این دیدگاهی هست متفاوت. من نمی‌خواهم، حالا شما می‌خواهید آن طرفش را مسلم بگیرید، من نمی‌خواهم اصلاً این را مسلم بگیرم. این بحث وابسته به این نیست که ما اثبات کنیم که حتماً. بحث سر این است که به هر حال تفاوت وجود دارد. حالا صحیحش کدام است، ثقیمش کدام است آن در جای خودش باید بحث بشود.

**شاگرد:**‌ اصل ؟؟؟ بودنش را

**استاد:** نه شما می‌خواهید بگویید این معارف بالاست، آن می‌گوید نه معارف بالا نیست، معارف پایین است، غلو است. در همین اصفهان شما خیلی دیدگاه‌ها در این زمینه متفاوت بوده. حجت الاسلام شفتی یک دیدگاه داشت و اشخاص دیگر. تفاوت دیدگاهی داشتند دیگر. و من نمی‌خواهم عرض کنم بگویم کدام دیدگاه صحیح است، کدام دیدگاه غلط است، امثال اینها. بحث سر این هست که هنوز که هنوز هست نسبت به این دیدگاه‌ها اختلاف دیدگاه هست. حالا در جای خودش باید بحث بشود که کدام دیدگاه. بحثش هم با این که حالا خیال کنیم اگر کسی یک چیزی را نباید مسلم بگیریم، از هر دو طرف قضیه. هم در مسألۀ، آخر بعضی آن طرف قضیه را مسلّم می‌گیرند، این طرفش را شروع می‌کنند. نه باید مجموع روایات را دید از روایات چی استفاده می‌شود. جمع‌بندی روایات چی استفاده می‌شود، چیز کردنش، ادلۀ عقلیه، نقلیه، همۀ اینها را باید به جمع بندی رسید. این که ما یک دیدگاه خاصی را مسلّم بیانگاریم و هر چی دیدگاه بر خلاف آن است تقصیر بیانگاریم آن درست نیست. غلو بیانگاریم آن درست نیست. و نکته. حالا یک نکته‌ای را هم من اینجا عرض بکنم، حالا آن را بعداً عرض می‌کنم.

**شاگرد:** چون خودتان با توجه به مبنای کلامی که پیدا می‌کنید برگردید ببینید یک شخصی غالی نامیده شده اتفاقاً

**استاد:** حالا من در آن مقام نیستم که بحث کلامی بکنم. ممکن است ما در بحث کلامی با شما موافق باشیم، ولی بحث من این است که این بحث وابسته به آن نیست، خیلی بحث را وابسته به یک مبنای خاص نکنید که حالا اگر کسی آن مبنا را نداشت. بحث این است که به هر حال اختلاف مبنا هست. حالا مبنای درست کدام هست، مبنای غلط کدام هست آن در جای خودش باید بحث بشود. این بحث وابسته به این نیست که ما مبنایی که اختیار می‌کنیم چی است؟

**شاگرد:** یعنی اصل تأثیرگذار در علم رجال نیست در کلام

**استاد:** نه این تأثیرگذار نیست. این اجمال قضیه.

پس بنابراین نتیجۀ بحث این شد که چیزهایی مثل غلو و تخلیط و امثال اینها، اینها امور اجتهادی هستند به این سادگی نمی‌شود شهادت علمای رجال را در اینجور مسائل پذیرفت.

اما کلمۀ مختلط، در مورد مختلط آیا مختلط معنایش همان مخلِّط است؟

**شاگرد:** پس تضعیفات ثابت نمی‌شود؟ نتیجه‌اش این می‌شود این تضعیفاتی که منشائش غلو

**استاد:** بله ثابت نمی‌شود. البته اگر توثیق نداشته باشد آن طرف در حکم ضعیف است چون توثیق باید اثبات بشود. خیلی از مواردی افرادی که تضعیف شدند مشکلشان عدم وجود امارات توثیق است، نه مشکلشان تضعیفشان است. این تضعیف‌ها یک امر اجتهادی است. اگر امارات توثیق قوی داشته باشیم ما به این تضعیفات خیلی اعتنا نمی‌کنیم. به خصوص عرض کردم اگر آن مبنای کلی هم نداشته باشیم تضعیفی که روشن هست که بر پایۀ متن‌شناسی هست و استنباطی هست که تضعیفات مربوط به غلو و تخلیط و اینها از آن سنخ هست اینها واضح است که حجیت ندارد.

**شاگرد:** مثلاً در همین مورد محمد بن سنان، فضل بن شاذان که حالا مخالفت ؟؟؟ بود او را متهم به دروغگویی

**استاد:** حالا گفتید این را می‌خواستم بعداً در موردش توضیح می‌دادم. حالا که گفتید بگذارید این را هم عرض بکنم، یک تصوری هم فی الجمله وجود داشته آن موقع، یک نوع ملازمه‌ای بین غلو و کذب. البته در بعضی روایات ما هست که این غالی‌ها بعضی‌هایشان اینقدر کذاب‌هایی هست حتی أنّ الشیطان یحتاج الی کذبه. این را هم یادداشت کرده بودم برگه‌ام را نیاوردم یک کمی مجبورم بعضی‌ها را از حفظ بگویم. این هست که، و در کتاب‌های رجالی خیلی جاها اگر شما ببینید بحث غلو و کذب را همدوش هم، همراه هم می‌آوردند، حالا احتمالاً این دیدگاه را باطل می‌دانسته، این دیدگاه را که باطل می‌دانسته می‌گفته این که این راوی این روایت هست پس باید دروغ گفته باشد. یعنی معلول نادرست دانستن خود همان دیدگاه بوده، نه این که از جای خارجی برایش کذبش ثابت شده باشد. از همین که، حالا در بعضی مراتب غلو، مراتب بالای غلو که، یحتاج الی کذبه، آنها کسانی هستند که غالی‌هایی بودند ائمه را خدا می‌دانستند، آن روایت در آن مقامات هست. کسانی که ائمه را خدا می‌دانستند خیلی، حالا به تناسب بگذارید من یک چیزی بگویم، اجازه بدهید بحث مختلط را فردا صحبت کنم. گروه‌هایی که جنبۀ باطنی داشتند آدم می‌بیند کاملاً که راحت دروغ می‌گفتند. یکی از آنها همین حسین بن حمدان خصیبی است. این حسین بن حمدان خصیبی که در این هدایة کبری هست، این هدایۀ کبری را نقلیاتی که کاملاً پیداست از کافی است قرائن واضح است که از کافی گرفته، هر جا با اعتقاداتش ناسازگار بود دستکاری کرده. تعبیرات را عوض کرده، چی‌هایش. من یک بار اینها را مقایسه کردم. هدایۀ کبریٰ یکی از منابعش کتاب اثبات الوصیة هست که بنابر تحقیق کتاب الاوصیای شلمغانی است. آن تکه‌هایش را دستکاری کرده. خیلی دستکاری راحت می‌کردند اینها. این هست. و روی همین جهت اخیراً یک سری کتاب‌هایی از نُصِیْریه منتشر شده که آن کتاب‌های نُصِیْریه یک حرف‌هایی که تا حالا نشنیدیم هست. مثلاً در اینها نسبت به مرحوم نعمانی، حرف‌هایی که نعمانی هم از نُصِیْریه است و از اینجور چیزها مطرح می‌شود. البته چیزهایی در مورد ابن شعبه هم مطرح می‌شود که ابن شعبه هم جزء نُصِیْریه است. من در مورد ابن شعبه صاحب تحف العقول ابن ابی شعبه چیزی نمی‌خواهم بگویم. چون ابن ابی شعبه هیچ در کتاب‌های ما اثری ازش نیست، هر چی هست در کتاب‌های این نُصِیْریه و اینها است. هیچ ترجمه‌ای و هیچ اصلاً ذکری از ابن ابی شعبه در کتب قدمای ما مطلقا وجود ندارد. اما نعمانی که منابع حدیثی ما به وضوح به عنوان شیخ الطائفه، بزرگان امثال اینها در اینجور چیزها اصلاً قابل اعتماد نیستند. یعنی در جاهایی که حرف‌های اینها معارض باشد با حرف‌های بزرگان ما به هیچ وجه قابل اعتماد نیستند. یک کسی مقاله‌ای نوشته بود در مورد نعمانی حرف‌های آنها را آورده بود، شر و ورهایی که، آنها راحت دروغ می‌گفتند. این تفکرات باطنی اینجور هست، یعنی غالی‌ها و آن تفکرات باطنی، ولی اینجور نیست که تمام جریان‌های غالیانه، مراد از غالیانه جریان‌هایی که متهم به غلو، ملازمه داشته باشند با کذب. این که در بعضی از جریان‌های غالیانه بحث کذب مطرح بوده این منشأ می‌شده که خیلی وقت‌ها بین غلو و کذب یک نوع ملازماتی دیده می‌شده. کسانی که متهم به غلو می‌شدند، متهم به کذب عن تعمّدٍ هم می‌شدند.

**شاگرد:** غلوشان مصداق همان کذب بوده

**استاد:** حالا یکی بحث مصداق، دو تا نکته است. یکی این که از طریق غالی بودن کاذب بودنش را به دست آوردند این یک نکته.

نکتۀ دوم این که بعضی از غالی‌ها واقعی کاذب هم بودند. مثلاً ابو الخطاب که از چیزها هست در روایات ما این است که دروغ می‌گفته.

**شاگرد:** ؟؟؟ یکذب علینا

**استاد:** علینا، امثال این. کسانی که چیز بودند، کذابی که بر ائمه دروغ می‌بستند یک عده‌شان همین غالی‌ها هستند. در این که یک عده از غالی‌ها کذاب هم بودند بحثی نیست. این که یک غالی‌های کذاب داریم این منشأ می‌شده که تمام کسانی که متهم به غلو می‌شدند ولو به معنای وسیعش با کذاب بودن، کاذب بودن همراه می‌شدند، امثال اینها. در مورد محمد بن سنان البته این که او جزء کذابین می‌دانسته احتمالاً به خاطر این که خود مثلاً فضل بن شاذان و اینها آن مراتبی که محمد بن سنان قائل بوده آنها را کذب می‌دانسته، آن احتمالاً همین مطلب، مصداق کذبش همین غلوش است، امثال اینها. این است که این اصلاً تکذیب‌های بر پایۀ غلو تکذیب‌های البته کذب صریح است بر پایۀ غلو هم حجیت تعبدیه ندارد چون اینجور نیست که یک کذب، جلسۀ قبل عرض کردم کسانی که در اهل تسنن هم که افراد را کاذب می‌دانستند نه این که ازش کذب خاصی دیده باشند، می‌گوید این روایت در مدح اهل بیت نقل کرده، یک روایت در مصائب اعداء اهل بیت نقل کرده این که دروغ است، پس این کاذب است دیگر. اوّل دروغ بودن متن را اثبات می‌شود، وقتی متن دروغ است راوی متن هم کاذب است طبیعی است، این ملازمۀ بین اینجا برقرار می‌کنند دیگر. این هم همین است در همین فاز و همین چارچوب فکری قرار می‌گیرد.

حالا من جلسۀ بعد. من نمی‌خواستم این بحث را اینقدر کش بدهم، ولی بحث مهمی است، بعضی از دوستان به ما گلایه می‌کنند که شما بحث‌های چیز را خیلی این طرف و آن طرف می‌زنید، واقعش این است که بعضی از این بحث‌ها، بحث‌های حیاتی است، این بحث از آن بحث‌های حیاتی است، یعنی نگاه ما به رجال وابسته به این بحث است. اصلاً زیر و رو می‌کند کل نگاه ما را به رجال. این است که من حتی در این بحث مسأله‌محور نیستم، فایده‌محور هستم. بحثی که فایده‌دار باشد و تأثیر جدی در استنباط داشته باشد آن بحث را مؤیدم چیز کنم، البته سعی می‌کنم جمع کنم خیلی کش زیاد پیدا نکند و می‌خواستم جمع کنم ولی دیدم دوستان بعضی سؤالاتی که می‌کنند مجبور شدم امروز یک مقداری بیشتر توضیح بدهم.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان